

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

دگروال متقاعد خان آقا سعید
۰۱ اگست ۲۰۱۵

به پورتال محترم و با اعتبار "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان"

محترما!

امروز مؤرخ ۳۰ جولای ۲۰۱۵ مضمون محترم محمد قاسم باز را در سایت محترم شما ملاحظه نمودم. چون مضمون موصوف منتخب از کتاب یاد داشت جناب مرحوم قبله گاه شان ناظر شخصی رئیس دولت قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و بعد آن در امور پذیرش مراجعین در منزل شهید محمد داوود بودند و پسر شان آقای محمد قاسم باز شنیدگی های خود از زبان مرحوم پدر خود را به داخل یک مجموعه به چاپ رسانیده که از نظر صحافت و کاغذ واقعاً درخور ساتیش است و یک جلد از آن را به بنده در منزل آورده و ارمغان فرمودند، بنده روز بعد در رابطه به کتاب مذکور و چشم دیدم از خان صاحب مرحوم نامه ای در صفحه خود نشر نموده ، لازم دانستم نقل نامه خود را مجدداً به ملاحظه خوانندگان عزیز در صورتی که سایت محترم لازم دانند، برسانم.

در یک ملاقات دوستانه محترم محمد قاسم باز یکی از نویسندگان مبارز و صریح نویس کشور، کتابی را برایم اهداء فرمودند که عنوان دارد "دسترگو لیدلی ، یادداشتونه" این کتاب که به قلم نویسنده شناخته شده کشور جناب محترم شهبسوار سنگروال نیازی نوشته شده است یادداشت هائی است که از مرحوم خان صاحب "باز محمد خان منگل" که به میراث مانده است، برای بنده به خاطری ارزش دارد که بنده، دوبار بار اول در سال ۱۳۵۰ دوسال قبل از تأسیس جمهوریت به همراه سر گروپ خود که بعد ها وزیر فواید عامه شد ، ایشان را ملاقات مختصر نموده ودر آن زمان با بزرگواری از بنده استقبال فرموده بودند وبار دوم در حالی که سربازان پهره دار فارم هده که در آن زمان بنده قومندان بونت اول کانال ننگرهار بودم ، عساکر پهره دار دروازه فارم هده ، ندانسته مانع ورود سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه اسبق و برادر رئیس دولت به فارم هده شده بودند ، وقتی که آن ها پرسیده بودند که شما که هستید ؟ سردار صاحب جواب نداده و فرموده بودند که مرا نمی گذارید ؟ که در فارم بروم ؟ سرباز ها گفته بودند تا نام خود را نگوئید نی ؟ و سردار صاحب ، دوباره عازم منزل خود به شهر جلال آباد شده بودند با تأسف در آن روز وزیر صاحب فواید عامه به خاطر دیدن پل کامه و سنگر سرای مرکز ولسوالی کامه ، به منزل بنده آمده بودند تا بعد صرف نان چاشت بنده را با خود به آن ولسوالی ببرند، وقت برگشت ما از ولسوالی کامه، سربازان موتر وزیر صاحب را که بنده دریوری می نمودم متوقف ساخته، موضوع را گزارش دادند، که یک نفر می خواست به فارم برود نام خود را نگفت ما، مانع رفتن شان به فارم شدیم و مأمورین برای موصوف سلامی می گرفتند. وقتیکه پرسیدیم که این شخص کی بود ؟ گفتند سردار محمد نعیم خان، از عساکر پرسیدم، خود را معرفی نفرموده بودند؟ سربازان گفتند نی.

برای سربازان گفتم خوب کردید، این امر قانون است و موتر را حرکت دادم تا به خانه رفته و چای نوش نمایم ، وزیر صاحب وقت فواید عامه بالای بنده عصبی شده و حرف های نا پسند به بنده گفتند و گفت بچه محمد سعید از دست تو بر باد می شوم ؟ گفتم چرا بر باد شوی؟ امر را بنده به عساکر خود داده ام که از قانون پیروی نمایند ؟ بر باد شما می شوید ؟ گفت تو چکاره هستی که وزیر صاحب خارجه را افراد تحت اداره ات اجازه ورود به فارم نداده اند ؟

به عرض رسانیدم که قومندان سربازان خود ، گفت بیا که برویم و به سردار صاحب بگوئیم که من امر نداده ام ، کار این شخص است ، با پیشانی ترشی که حرف زدن را با بنده قطع کرد عازم خانه سردار محمد نعیم خان که یک قلعه کلان که دروازه کلان چوبی داشت و نزدیک باغ کوکب موقعتش بود رفته و موتر را که بنده در پیروی می نمودم و در پیور نورمحمد نام داشت و مسکونه سید خیل ولایت پروان و یکی از دوستان فامیلی وزیر صاحب در عین زمان از جمله سربازان قطعه کوماندو و رفیق کودتائی ما بود به خاطر رفاقت قبلی به بنده و وزیر عین احترام را داشت که الحمدالله زنده است ، عمر شان دراز باد!

ما موتر را در چند قدمی پیش روی دروازه توقف داده بنده و وزیر صاحب نزدیک دروازه رفته و دقالباب نمودیم قبل از این که کسی بیاید "در فکر خود به این عقیده بودم که شاید موقع پذیرش وزیر صاحب اسبق خارجه کشور از بنده توصیف و مهربانی فرماید" در حدود سی دقیقه بعد دیدم که خان صاحب باز محمد خان با یک شوکت عالی و آهسته آهسته به طرف ما می آید وقتی که رسید با وزیر صاحب نوک دست خود را داد و وزیر صاحب خود را خم نمود ایشان با متانت از وزیر صاحب پرسید خنگه راغلی؟ وزیر صاحب به جوابش گفت که به ولایت ننگرهار آمده بودم، دانستم که وزیر صاحب خارجه تشریف دارند ، خواستم هدایت شان را بشنوم که کدام امر برایم نباشد ؟ و خان صاحب فرمودند ، خه ده زه به ورته ووایم ؟ گفته و رفتند باز هم در حدود سی دقیقه دیگر منتظر ماندیم تا خان صاحب تشریف آوردند و الی آمدن خان صاحب وزیر صاحب کلمات رکیک به بنده می گفتند و بنده هم زبان بازی می کردم ، که در واقعیت ضابطانی بودیم که یک زمان رفیق های صمیمی .

خان صاحب رسید و وزیر صاحب عجله کرد که هدایت را بشنود ، خان صاحب با همان متانتی که داشت گفت: "سردار صاحب وویل تشکر" و اضافه فرمودند خدای ته مو سپارلی و رفتند بعد آن ساعت به قهر وزیر صاحب به شدت افزوده شده رفت و سفر خود را به جلال آباد پایان بخشیده ، بنده را در حالی که موترم در منزل بود در پیشروی مخابرات رها و خود به طرف کابل حرکت نمودند .

چند روز بعد مرحوم غلام جیلانی باختری که وزیر زراعت بودند و کانال ننگرهار تحت اداره شان بود به بنده تلیفون نموده و هدایت فرمودند که همین حالا به کابل بیائید؟ فردای آن روز به حضور شان رسیدم از بنده پرسیدند که چرا سردار نعیم خان را نگذاشته اید به فارم برود ؟ به عرض رسانیدم، وزیر صاحب، عساکر نام شان را پرسیده بودند وزیر صاحب خارجه نام خود را نگفته و آن ها نگذاشته.

از شما تشکر ، اگر کسی از شما پرسید بگوئید که جیلانی هدایت داده است ؟ به عرض رسانیدم وزیر صاحب به چشم ، ولی توجه شان را معطوف می دارم که هدایت قانون است .

بنده به اساس ملاحظاتی که از چنان شخصیت ها داشتم مطالعه کتاب نشر شده را ضرور دانسته به دقت آن را مطالعه نمودم تا بدانم که چشم دید و یادداشت های شان از چه قرار است و چطور در این شرایط به نشر رسیده است ؟ و بدانم که آغای سنگر وال نیازی که خود شخصیت سیاسی شناخته شده و قلم به دست توانا هستند از زاویه دید خود با جمهوریت ورهبر آن چه قضاوت داشته و در لفافه کتاب چه نگاشته اند . باعرض ادب

خان آقا سعید